

سلسله درس های محدودیت

حلقه اول

معرفت و بندگی

دکتر سید محمد کربنی هاشمی

سرشناسه: بنی‌هاشمی، سیدمحمد، ۱۳۳۹
 عنوان و نام پدیدآور: معرفت و بندگی؛ سلسله درس‌های مهدویت، حلقة اول
 سید محمد بنی‌هاشمی.
 مشخصات نشر: تهران: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر، ۱۳۸۸.
 مشخصات ظاهری: ۲۲۴ ص.
 شابک جلد اول: ۹۷۸-۰-۵۲۹-۹۶۴-۳
 شابک دوره: ۹۷۸-۰-۵۲۹-۹۶۴-۵۲۹-۳
 وضعیت فهرست نویسی: فیبا.
 یادداشت: کتابنامه: همچینین به صورت زیرنویس.
 موضوع: محمدبن حسن (عج)، امام دوازدهم، ۲۵۵ ق. مهدویت.
 رده‌بندی کنگره: ۱۳۸۸-۸ س ۸۳ ب ۲۲۴ BP
 رده‌بندی دیوبی: ۲۹۷ / ۴۶۲
 شماره کتابخانه ملی: ۱۷۲۹۴۱۵



شابک ۳-۱۴۸-۰-۵۲۹-۹۶۴-۹۷۸ ISBN 978-964-539-148-3

معرفت و بندگی

سلسله درس‌های مهدویت (۱)

سید محمد بنی‌هاشمی

ناشر: مرکز فرهنگی انتشاراتی منیر

نوبت چاپ: سوم / ۱۳۹۵

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

حروفچینی: شبیر / ۷۷۵۲۱۸۳۶

چاپ: ماهمنظر

تهران، خیابان مجاهدین، چهارراه ایسردوار، ساختمان پزشکان، واحد ۹
 تلفن و فاکس: ۰۲۶ ۷۷۵۲۱۸۳۶ (خط)
 اینستاگرام: monir_publisher
 پست الکترونیک: info@monir.com
 کanal تلگرام: telegram.me/monirpub

اين حلقه به نيابت از:

اولين سفير و نايب خاص خاتم الاوصياء عليهم السلام

جناب عثمان بن سعيد عمروی رض

به پيشگاه:

پدر بزرگوار خاتم الانبياء صلوات الله عليه وآله وسلام

حضرت عبدالمطلب عليهم السلام

تقديم مى گردد.

فهرست مطالعه

۱۳ مقدمه

■بخش اول: معرفت: ایجاد خدا و قبول انسان

۱۹ فصل اول: ویژگی‌های علم و معرفت

۱۹ درس اول: چیستی علم و ویژگی‌های آن (۱)

۱۹ تمایز میان دو معنای واژه «علم»

۲۰ ویژگی‌های علم

۲۰ الف: بناهت معنای علم

۲۱ ب: ذهنی نبودن علم

۲۴ علم و ادراک همان وجود کردن است

۲۶ درس دوم: چیستی علم و ویژگی‌های آن (۲)

۲۶ ج: قابل تعریف نبودن علم در عین بناهت آن

۲۹ د: اختیاری نبودن علم

۳۵ ه: حدوث و تجدّد علم

۳۷ درس سوم: معرفت و ویژگی‌های آن

۳۷ معرفت چیست؟

۹۸	شرح صدر انسان بوسیله نور الهی
۹۹	نور علم
۱۰۱	نور امام علیؑ
۱۰۶	درس نهم؛ شرح صدر (۲)
۱۰۶	ضیق و حرج بودن صدر
۱۱۰	تأثیر صنع خدا در تسليم اختیاری انسان
۱۱۴	ایمان با کراحت!
۱۱۵	درس دهم؛ شرح صدر (۳)
۱۱۵	نقش هدایت خدا در عاقبت به خیری
۱۱۹	هدایت و اصلال در آخرت
۱۲۱	عقوبت کافر در دنیا
۱۲۳	لزوم طلب هدایت دائمی از خدا
۱۲۶	نتیجه بحث هدایت و اصلال در بحث معرفت
۱۲۷	پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۷ تا ۱۰
۱۲۹	فصل سوم؛ دلالت احادیث معرفت
۱۲۹	درس یازدهم؛ احادیث معرفت (۱)
۱۲۹	احادیث معرفت در کافی
۱۳۴	احادیث معرفت در بحار الانوار
۱۳۹	بیان علامه مجلسی درباره معرفت
۱۴۲	درس دوازدهم؛ احادیث معرفت (۲)
۱۴۲	رفع شبیه از حدیث جهل و معرفت
۱۴۴	استفاده علامه مجلسی از احادیث معرفت
۱۴۸	بیان فلسفی درباره احادیث معرفت
۱۵۱	وجه استناد به ادله نقلی در بحث معرفت

۴۲	ویژگی‌های معرفت
۴۵	پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۱ تا ۳
۴۷	فصل دوم؛ معرفت، صنع خدا
۴۷	درس چهارم؛ هدایت الهی و نقش انسان
۴۸	هدایت تکوینی و هدایت تشریعی
۴۹	صنع خدا در هدایت تکوینی
۵۰	نقش خدا و انسان در هدایت تشریعی
۵۸	درس پنجم؛ مشیت الهی در هدایت و اصلال
۵۸	هدایت؛ فضل خدا
۵۹	اصلال خداوند
۶۰	اشکال جبر در هدایت و اصلال الهی
۶۰	قول به جبر یا اختیار، فقط در قلمرو افعال اختیاری
۶۲	تفکیک هدایت خدا ایمان و کفر بندگان
۶۴	کفر غیر از اصلال است
۶۹	درس ششم؛ هدایت اولیه و ازدیاد هدایت
۶۹	تفاوت اعتقاد با معرفت
۷۱	ازدیاد هدایت برای مؤمن
۷۳	محروم شدن کافر از هدایت بیشتر خداوند
۸۰	هدایت نکردن خدا ظلم نیست
۸۳	پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۴ تا ۶
۸۴	درس هفتم؛ نابینایی و ناشنوایی قلب
۸۴	هدایت و اصلال به خواست خداست
۸۷	قفل بر قلب
۹۷	درس هشتم؛ شرح صدر (۱)
۹۷	نحوه هدایت و اصلال خداوند

۱۸۸	معیار افضلیت انسان
۱۹۱	هدف از خلقت انسان
۱۹۲	پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۱۴ تا ۱۶
۱۹۵	فصل دوم: اقسام بندگان در عبادت خداوند
۱۹۵	درس هفدهم: معرفت و ایمان
۱۹۵	معنای ایمان
۱۹۶	پخش شدن ایمان بر اعضا
۱۹۷	معرفت قلبی
۱۹۸	تفاوت اسلام و ایمان
۲۰۰	اسلام، شرط ایمان
۲۰۱	تعريف جامعی از ایمان
۲۰۲	درس هجدهم: اسلام ظاهری و اسلام واقعی
۲۰۳	اظهار اسلام به زبان
۲۰۵	حقیقت اسلام
۲۰۸	درس نوزدهم: حقیقت کفر
۲۰۸	معنای کفر
۲۱۰	تفاوت کفر با فسق
۲۱۳	شک در معرفت
۲۱۴	شک اختیاری و غیر اختیاری
۲۱۵	شک، مرتبه‌ای ازانکار
۲۱۸	درس بیستم: مستضعف نه مؤمن است و نه کافر
۲۱۹	تعريف مستضعف
۲۲۰	عاقبت مستضعفان
۲۲۴	روشن نشدن سرانجام مستضعفان قبل از قیامت
۲۲۶	پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۱۷ تا ۲۰
۲۲۹	فهرست منابع

۱۵۷	فصل چهارم: سند احادیث معرفت
۱۵۷	درس سیزدهم: سند احادیث معرفت
۱۵۷	عدم نیاز به بررسی سند احادیث معرفت
۱۵۹	تواتر احادیث در بحث معرفت
۱۶۲	پرسش‌های مفهومی از درس‌های ۱۱ تا ۱۳
■بخش دوم: ارزش و چگونگی بندگی خداوند	
۱۶۵	فصل اول: عبادت با معرفت، هدف از خلقت بندگان
۱۶۵	درس چهاردهم: معنای صحیح هدفاری خداوند
۱۶۵	هدف فاعل و هدف فعل
۱۶۶	غاییت یا علّت غایی فعل
۱۶۸	داعی زائد بر ذات یا عین ذات
۱۶۹	حکیمانه بودن افعال خداوند
۱۷۰	هدف خالق یا هدف مخلوق
۱۷۲	درس پانزدهم: بندگی اختیاری در پیشگاه الهی
۱۷۲	بندگی، هدف از خلقت
۱۷۳	اراده تکوینی و تشریعی خداوند
۱۷۶	ابتلا و امتحان انسانها
۱۷۶	اختلاف در خلقت، زمینه‌ای برای امتحان
۱۸۰	مانع نشدن خداوند از انجام گناه
۱۸۲	درس شانزدهم: پایه و اساس بندگی خداوند
۱۸۲	عبادت بر پایه معرفت
۱۸۳	نقش انسان در قبول یارد معرفت
۱۸۵	واجب ترین معرفت برای انسان
۱۸۶	معرفت خداوند، روح عبادت
۱۸۸	رابطه عمل و معرفت

مقدمه

خدای منان را بی‌نهایت شاکرم که در طول ۱۱ سال (از شهریور ۱۳۷۵ تا شهریور ۱۳۸۶) به این بندۀ ناقابل خود توفيق عنایت فرمود تا کتاب‌هایی مرتبط با موضوع مهدویت به قلم درآورد. این کتاب‌ها حول محورهای ذیل تنظیم شد:

۱- «معرفت» شامل مباحث: ویژگی‌های معرفت، رابطه معرفت و بندگی، جایگاه معرفت امام، چگونگی معرفت امام، لوازم و آثار معرفت امام.

۲- «غربت» شامل مباحث: معنا و اهمیت شکر پروردگار، مراحل شکر نعمت، آثارشکر، شکر نعمت امام و آثار آن، ناشکری نعمت امام و غربت ایشان، معانی غربت، راههای یاری امام غریب.

۳- «غیبت» شامل مباحث: غیبت حجت‌های الهی، معنا و چگونگی غیبت امام عصر، بهره‌وری از امام غایب، بررسی علل غیبت، بررسی عوامل ظهر.

کتاب‌های اصلی در موضوع خاص خود، کارآیی مستقل خود را حفظ کند و هیچکدام از آن کتاب‌ها و این سلسله درس‌ها جای دیگری را نگیرد.

اینک شش حلقه از این سلسله که در موضوع بحث «معرفت» و «غربت» و شامل چهار کتاب: «معرفت امام عصر^{علیهم السلام}»، «گوهر قدسی معرفت»، «بیعت با مهدی^{علیه السلام}» و «آفتاب در غربت» می‌باشد، ارائه می‌گردد. ان شاء الله هشت حلقه بعدی به موضوعات «غیبت»، «انتظار» و «دعا» اختصاص خواهد داشت.

امیدوارم این تلاش، گامی مؤثر در جهت معززی بیشتر حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه الشّریف باشد و روح و ریحانی برای پدر و مادر برادر عزیزم گردد. خداوند از ایشان به احسن وجه قبول فرماید.

سید محمد بنی‌هاشمی

رمضان المبارک ۱۴۲۹

شهریورماه ۱۳۸۷

۴- «انتظار» شامل مباحث: اهمیت و معنای انتظار، اقسام انتظار فرج، انتظار لحظه به لحظه، آثار و برکات انتظار در زمان غیبت و زمان ظهور.

۵- «دعا» شامل مباحث: اهمیت و جایگاه دعا، آثار و نتایج دعا، اجابت دعا و موانع آن، آداب دعا، انگیزه‌های دعا برای امام عصر، ضرورت دعا برای تعجیل در فرج، آثار و فوائد دعا برای امام عصر، چگونگی دعا برای امام عصر.

از آنجاکه این موضوعات شامل امهات مباحث مهدویت می‌شود، به نظر رسید که اگر همه آنها در یک سیر منطقی و منظم به صورت درسی درآید و تحت عنوان «سلسله درس‌های مهدویت» منتشر گردد، می‌تواند مفید فوائد جدیدی باشد.

به همین منظور با همت برادر فاضل و ارجمند جناب آقای دکتر سید محمد هادی صدرالحافظی مطالب آن کتاب‌ها دقیقاً مورد بازنگری قرار گرفت و اصلاحات و تغییرات لازم در برخی عبارات یا مطالب آنها اعمال گردید. سپس با دسته‌بندی موضوعات مختلف، سلسله درس‌هایی با یک روال منظم آموزشی تنظیم شد. همچنین در پایان هر چند درس، پرسش‌هایی برای امکان ارزیابی خوانندگان به آن افروزه گردید. اما از آنجاکه هریک از آن کتاب‌ها شامل بعضی مباحث دقیق تخصصی در موضوع خاص خود است، در این دروس، آن مطالب حذف شده تا یکنواختی سطح علمی آنها محفوظ بماند.

این درس‌ها به تعداد ۱۴ کتاب (تقریباً هریک به اندازه کتاب فعلی) تنظیم شده است. با این همه به نظر می‌آید هریک از آن

معرفت: ایجاد خکدا و قبول انسان

بخش
۱

فصل

ویژگی‌های علم و معرفت

درس اول: چیستی علم و ویژگی‌های آن (۱)

چون اصل «معرفت» پایه و جدایی دارد، مباحثِ مربوط به آن برای هر عاقلی روشن و بدیهی می‌نماید؛ البته به شرطی که با ذهنیات و اصطلاحاتی که در بعضی از دانش‌های بشری وضع شده، مخلوط‌نگردد. در این فصل ابتدا تذکرای درباره چیستی علم مطرح می‌شود که به راحتی برای هر عاقلی قابل وجدان است. سپس بر همین منوال، ویژگی‌های معرفت را به طور کلی بیان می‌کنیم که مهم‌ترین آنها الهی و قدسی بودن آن است.

تمایز میان دو معنای واژه «علم»

ابتدا مناسب است که به تفاوت بین دو معنای واژه «علم» اشاره کنیم. گاهی «علم» به معنای «عالَم شدن» به کار می‌رود و گاهی به معنای «عالَم شدن». وقتی از حالت جهل نسبت به چیزی خارج می‌شویم و به

وقتی صحبت از معرفت‌های دینی همچون معرفت خدا، رسول و امام مطرح می‌شود. اوّلین چیزی که باید روشن شود، ماهیّت «معرفت» و ویژگی‌های آن می‌باشد. آنچه در موضوع توحید (خداشناسی) و نبوت (پیامبرشناسی) و امامت (امام‌شناسی) مورد بحث قرار می‌گیرد، کاملاً مبتنی بر تعریف «معرفت» است و تایک معنای صریح و روشنی از آن ارائه نشود، در هیچ‌یک از شاخه‌های معارف نمی‌توان بحث دقیق و صحیح را انتظار داشت. گاهی گوینده و شنوونده، یا نویسنده و خواننده، هر کدام معنایی متفاوت از «معرفت» می‌فهمند و همین باعث می‌شود تا مقصود یکدیگر را درست درک نکنند و این منشأ بدفهمی و اشکال در اصل مباحث اعتقادی می‌گردد.

از این‌رو لازم است قبل از طرح هر بحثی از معارف دینی، ابتدا ماهیّت «معرفت» و خصوصیات آن شناخته شود تا بر پایه آن هر موضوع اعتقادی طرّاحی و بیان گردد. در غیر این صورت اشکال‌هایی در ضمن آن بحث اعتقادی پیش می‌آید که حل آنها به بحث «معرفت» مربوط می‌شود.

به همین جهت در بخش اول این سلسله درس‌ها به تحلیل مسأله «معرفت» و به‌خصوص، صنع خدا بودن آن می‌پردازیم.

مورد آشنایی دارند، چه بسا در مقام تعریف «علم» برآیند و مطالبی را مطرح کنند که برای نوع افراد - که همگی علم را می‌شناسند و منظور از آن را می‌فهمند - نامأнос و جدید باشد. ولی این روش در پاسخ به پرسش «علم چیست؟» راه به جایی نمی‌برد. زیرا اگر واقعیت چیزی برای همگان روش باشد، نیازی به تعریف آن احساس نمی‌شود؛ کافی است درباره چیزی که برای همه آشکار است، سؤال کنیم تا هر کس با تأمل و جدایی در آن پاسخ دهد. چون در ک همه انسان‌ها از علم یکسان است، در مراجعته به وجود خود هم به یک نتیجه می‌رسند و بنابراین جواب‌های یکسان خواهد بود.

اکنون به همین روش سیر می‌کنیم تا بینیم به چه نتیجه‌ای درباره «علم چیست؟» می‌رسیم. از مثال‌های ساده علم و دانایی شروع می‌کنیم و ویژگی‌های علم را بررسی می‌کنیم.

ب: ذهنی نبودن علم

وقتی چیزی را می‌بینیم یا می‌شنویم، نسبت به آن علم پیدا می‌کنیم. حواس‌پنجگانه ما هر کدام می‌توانند ما را به یک نوع دانایی برسانند و اگر کسی هریک از این حواس را نداشته باشد، از یک نوع دانش محروم خواهد بود. شخص نایینا از علم نسبت به دیدنی‌ها محروم است و ناشنوایی از درک شنیدنی‌ها بی‌بهره است و ... حسٌ ذائقه نیز یکی دیگر از حواس ماست که به وسیله آن چشیدنی‌ها را درک می‌کنیم. شیرینی از چیزهایی است که ما از طریق چشیدن به آن علم پیدا کرده‌ایم و اگر کسی از قوهٔ چشایی محروم باشد، نسبت به شیرینی هم علم ندارد. حال سؤال این است که: علم ما به شیرینی، چه ماهیّتی دارد؛ و قتنی

آن آگاهی پیدا می‌کنیم، معنای اول علم یعنی عالم شدن، محقق می‌شود. این معنا حکایت از صیرورت و تغییر حالت دارد. تا پیش از رخداد علم و دانستن، هیچ آگاهی از شيء در میان نیست، اما همزمان با آن رویداد، می‌توانیم تحقیق علم را در خود، تصدیق کنیم. این معنای از «علم» را می‌توان معنای فعلی دانست.

علاوه بر این برای واژه «علم» یک معنای اسمی هم وجود دارد که همان «عالم بودن» است. وقتی به کسی اطلاق عالم می‌کنیم، نوعاً به همین معنای دوم نظر داریم. در این معنا توجه به معلوم خاصی نمی‌شود؛ در حالیکه در معنای اول، عالم شدن به چیزی مطرح است. مثلاً از عالم ریاضیات ممکن است مسئله‌ای را پرسیم که او پیشتر با آن برخوردنکرده و برای حل آن، نیاز مند تأمل است. پیش از حل مسئله، او عالم به معنای دوم می‌باشد، ولی به معنای اول، عالم نیست. ما در بحث حاضر به معنای اول واژه «علم» نظر داریم.

ویژگی‌های علم

الف: بداهت معنای علم

همه ما وقتی صحبت از «علم» و «دانایی» می‌شود، منظور از آن را می‌فهمیم و تفاوت آن را با «جهل» و «نادانی» تشخیص می‌دهیم. همه ما «عالم بودن» را برای خود، کمال و «جاهل بودن» را نقص می‌دانیم. پس علم و جهل واقعیّاتی هستند که هم خود آنها و هم ارزش هر کدام را می‌توانیم تشخیص دهیم.

اما در پاسخ به این سؤال که «حقیقت علم چیست؟» معلوم نیست به راحتی قادر به جواب دادن باشیم؛ و کسانی که با اصطلاحاتی در این

حدّا کثر چیزی که برای این شخص از توصیفات دیگران حاصل می‌شود، تصوّری است از سخن مقوله‌های دیگری که او حس کرده، نظری شنیدنی‌ها و دیدنی‌ها؛ به شرطی که از نعمت حسن سامعه و باصره برخوردار باشد. او شیرینی را هم چیزی از سخن صدایها و تصویرها می‌انگارد و دایرهٔ تصوّراتش از محدوده آنچه شناخته و فهمیده است، فراتر نمی‌رود.

پس تصوّر، فرع بر درک و شناخت است؛ به طوری که اگر راه درک وجودان چیزی برای کسی بسته باشد، امکان تصوّر صحیح از آن هم برایش وجود ندارد. در مثال مورد بحث تنها کسی که «می‌داند» شیرینی چیست یعنی آن را چشیده و «فهمیده» است، می‌تواند تصوّری صحیح و مطابق با واقع از آن داشته باشد. در غیر این صورت تصوّرات و افکار او نمی‌تواند حاکی از واقعیّت و حقیقت شیرینی باشد.

نتیجه‌ای که از این توضیحات وجودانی به دست می‌آید، این است که باید حساب شناخت و فهم را از تصوّر و فکر جدا کرد. این دو می‌توانند به هم مربوط باشند و یکی مقدمهٔ دیگری قرار گیرد، ولی یک اصل اساسی همواره محفوظ می‌ماند و آن اینکه «علم» و «فهم» غیر از «فکر» و «تصوّر» است. اینها از دو مقوله و دو سخن هستند. ممکن است گاهی «فکر کردن» به «فهمیدن» بینجامد، ولی در هر حال اینها دو چیز هستند و یکی نیستند. برای تفکیک این دو مقوله از یکدیگر، ماتعبیر «وجودان» را برای گزارش دادن از «فهم» انتخاب می‌کنیم.

چشیدن، یکی از مصادیق «وجودان» است و منظور از اینکه گفته می‌شود شیرینی یک امر وجودانی است، یعنی همین حقیقت که با

می‌گوییم که شیرینی را شناخته‌ایم، دقیقاً به چه چیز اطلاق علم و شناخت می‌کنیم؟

آیا - آن طور که بعضی گفته‌اند - علم ما به شیرینی به معنای صورت ذهنی داشتن از آن است؟ آیا فهم ما از شیرینی از طریق تصوّر آن است؟ آیا فهمیدن شیرینی از مقولهٔ فکر است؟

حقیقت این است که علم ما به شیرینی از طریق تصوّر آن نیست؛ وقتی شیرینی را می‌چشیم، به واقعیّت آن دسترسی پیدا می‌کنیم نه اینکه تنها صورت ذهنی آن در ما حاصل گردد. مابه واسطهٔ تصوّر، شیرینی را نمی‌شناسیم. اصولاً چشیدن از مقولهٔ فکر کردن نیست و در آن لحظه که شیرینی را می‌چشیم (لحظهٔ عالم شدن) هیچ فکری درباره آن نمی‌کنیم. ما وجوداناً بین چشیدن شیرینی و تصوّر آن (که همان فکر است) تفاوت می‌گذاریم. این حقیقت را هم تصدیق می‌کنیم که فهم شیرینی تنها وقتی برایمان حاصل می‌شود که به مرحلهٔ چشیدن آن برسیم ولی فکر و تصوّر درباره شیرینی هرگز ما را به آن مرحله نمی‌رساند. به همین دلیل، کسی که از نعمت حسن ذائقه محروم باشد، برای همیشه از درک و فهم شیرینی ناتوان است. چنین شخصی ممکن است با توضیح دیگرانی که آن را چشیده‌اند، تصوّراتی در مورد شیرینی برایش ایجاد شود، ولی این تصوّرات، او را به درک شیرینی و چشیدن آن موفق نمی‌کند.

حقیقت این است که تصوّر شیرینی هم برای کسی که آن را چشیده، امکان پذیر نیست. اگر کسی از بد و تولد، فقد حسن چشایی باشد، هرگز نمی‌توان تصوّری را که افراد سالم از شیرینی دارند، به او منتقل کرد.

کنار هم قرار می‌گیرند. پس از مددتی که افکار ما در یک مسیر خاص و به سوی مطلوب خاص جهت‌گیری شود (و همه‌این افکار به وسیله صور ذهنی است) در یک لحظه بر قی می‌درخشد و ما احساس می‌کنیم که آنچه را دیگری در صدد تفهیم آن به ما بود، فهمیدیم. در آن لحظه هیچ تصوّری در ذهن ما به وجود نیامد. البته تصوّر کردن پس از آن لحظه برای ما امکان‌پذیر است؛ یعنی به آنچه فهمیده‌ایم می‌توانیم صورت ذهنی بدھیم، ولی خود فهم، یک صورت ذهنی نیست و با فکر فرق دارد.

افکار ما که همان صورت‌های ذهنی است، قبل از فهم و پس از فهم، با اختیار ما یا بدون اختیار ما، می‌توانند وجود داشته باشند، اما سخن درباره خود فهمیدن است. فهمیدن غیر از پیدایش یک صورت ذهنی در ماست و حقیقت علم و دانایی همان فهم است. فهم در مانسبت به آنچه پیشتر جا هل بوده‌ایم، ایجاد روشنایی می‌کند، ولی تصوّرات ما روشنایی بخش نیستند. تصوّرات راهم اگر بفهمیم، روشنی پیدامی‌کنند. پس صورت‌های ذهنی عین علم و آگاهی نیستند، بلکه می‌توانند معلوم واقع شوند. یعنی به برگشت علم و فهم است که صور ذهنی در دایره معلومات انسان وارد می‌شوند و معلوم غیر از خود علم است. بنابراین تصوّرات، علم نیستند.

مالحظه می‌شود که علم به یک چیز بدون وساطت صورت ذهنی، مستقیماً به خود آن تعلق می‌گیرد و این همان است که در معنای «وجودان» بیان کردیم. عالم شدن ما وقتی است که به خود معلوم دسترسی پیدا کنیم، نه اینکه صرفاً صورت ذهنی آن در مابه وجود آید و حقیقت ادراک هم همین است.

چشیدن - و نه فکر کردن و تصوّر نمودن - می‌توان به آن علم پیدا کرد. اصولاً اگر از طریقی به واقعیت چیزی دسترسی پیدا کنیم - نه اینکه صرفاً تصوّری از آن بکنیم - در آن صورت تعبیر «وجودان» را به کار می‌بریم. صورت ذهنی از یک چیز، غیر از خود آن است. ما اگر به خود چیزی بررسیم، می‌توانیم بگوییم آن را وجودان کرده‌ایم. حواس مانند ذائقه - ما را قادر می‌کنند تا به واقعیت محسوسات دسترسی پیدا کنیم. بنابراین حس کردن از مصادیق وجودان کردن است.

علم و ادراک همان وجودان کردن است

حاصل بیانات گذشته این است که علم به محسوسات، نه از طریق فکر و تصوّر آنها، بلکه از راه وجودان حاصل می‌گردد و حقیقت ادراک هم همین است؛ معنای لغوی «ادراک» به خوبی در اینجا صدق می‌کند. ادراک یک چیز یعنی رسیدن به آن؛ و تنها وقتی به خود آن چیز دسترسی پیدا کنیم، می‌توانیم بگوییم به آن رسیده‌ایم، نه اینکه صرفاً صورتی از آن را در ذهن بیاوریم. در صورت دوم فقط می‌توانیم بگوییم که به تصوّری از آن نایل شده‌ایم. این در مورد ادراک حسی.

حقیقت سایر علوم و ادراکات هم، همین است. هر کدام از ما وقتی حال علم و فهم خود را در نظر بگیریم، به این حقیقت اذعان می‌کنیم. به عنوان مثال مسئله مشکلی را در نظر بگیرید که راهی برای حل آن نمی‌دانیم. دیگری که راه حل آن را می‌داند، می‌خواهد برای ما توضیح دهد تا ما هم آن را بفهمیم. او شروع به بیان می‌کند و ما هم به بیانات او با دقّت گوش فرامی‌دهیم. سخنان او را بآبه فکر کردن می‌اندازد و تفکّرات ما همان صور ذهنی است که با هدایت گوینده به شکل خاصی

شیرینی است، نه تعریف شیرینی. درک این خواص هم تنها برای کسی که شیرینی را چشیده است، معنا دارد؛ و گرنه کسی که آن را نچشیده، جزیک سری تصوّرات - که ربطی به واقعیّت امر ندارد - نصیب شد. اگر کسی می‌داند شیرینی چیست، یعنی پیشتر آن را چشیده، توصیف و توضیح دیگری برایش مفید است، ولی اگر نچشیده، آن توضیحات چیزی را برایش روشن نمی‌کند.

آری؛ همه کسانی که شیرینی را چشیده‌اند، خود را از توصیف و تعریف حقیقت آن عاجز می‌یابند و تنها راهی که نهایتاً توصیه می‌کنند، این است که هر کس می‌خواهد شیرینی را بشناسد، باید خودش آن را بچشد.

حال که شیرینی را نمی‌توان تعریف کرد، آیا این ناتوانی از تعریف، روشنی و جدانی آن را کم می‌کند؟ هرگز.

این طور نیست که اگر نتوانستیم چیزی را توصیف کنیم، در شناخت ما از آن، کاستی و خللی وجود داشته باشد. مانع چیزهایی را که می‌شناسیم، نمی‌توانیم تعریف کنیم. از مثال محسوسات - مانند شیرینی (در چشیدنی‌ها) یارنگ آبی (در دیدنی‌ها) یا ... که هیچ‌کدام قابل تعریف نیستند و در عین حال برای مابسیار واضح و روشن هستند - اگر بگذریم، مثال آزادی را می‌توان در نظر گرفت. هیچ‌یک از ما در این‌که می‌دانیم آزادی چیست، نه شک داریم و نه ابهام. بدون هیچ تردیدی دقیقاً آزادی را می‌فهمیم، اما آیا می‌توانیم تعریفی کامل و صحیح از آن ارائه دهیم؟ در فلسفه و کلام تعریف‌های متعددی از آزادی ارائه کرده‌اند، اما هیچ‌کدام روشن‌کننده حقیقت آن نیست. اگر کسی آزادی را

درس دوم: چیستی علم و ویژگی‌های آن (۲)

در درس گذشته دو ویژگی از ویژگی‌های علم رامطرح کردیم. در این درس به بررسی دو ویژگی دیگر علم می‌پردازیم.

ج: قابل تعریف نبودن علم در عین بداحت آن نکته‌دیگری که در تشخیص و جدانی بودن علم بسیار مهم می‌باشد، توجّه به این حقیقت است که ما از ارائه تعریفی برای آن عاجز هستیم. این امر اختصاص به علم ندارد بلکه در همه امور و جدانی صدق می‌کند. برای ساده شدن مسئله، باز هم از مثال‌های حسّی استفاده می‌کنیم. در همان مثال شیرینی، آن که واقعیّتش را چشیده است، چگونه می‌تواند آنچه را درک کرده توصیف کند؟ او فقط می‌تواند حال خود را در هنگام درک شیرینی توضیح بدهد ولی آیا این توضیحات، تعریف شیرینی است؟ اینکه هنگام چشیدن شیرینی چه حالاتی برای انسان به وجود می‌آید، بیان آثار و خواص

نحوه حصول علم و چگونگی آن هیچ وجودانی نداریم و لذا هیچ توضیحی هم درباره آن نمی‌توانیم بدھیم. این در حالی است که اصل وجود آن و بداهت معنایش غیر قابل انکار است. وقتی چیزی را می‌فهمیم و نسبت به آن دانا می‌شویم، چگونه این فهم برای ما حاصل می‌شود؟ نمی‌دانیم و هیچ تفسیری هم نسبت به آن نمی‌توانیم ارائه دهیم. پس نباید سعی در توضیح آن داشته باشیم؛ زیرا این سعی به جایی نمی‌رسد. اصولاً این نکته یکی از پایه‌های اساسی بحث شناخت می‌باشد. ما اگر چیزی را می‌یابیم، می‌توانیم درباره آن سخن بگوییم؛ ولی اگر نمی‌یابیم، نمی‌توانیم صرفاً با تصوّرات و بافت‌های ذهنی خود، آن را توضیح دهیم.

در بحث علم هم، ما همین قدر می‌یابیم که عالم و دانا شده‌ایم و از جهل و نادانی خارج گشته‌ایم. این را نمی‌توانیم منکر شویم. اما اینکه این حالت چگونه در ما پیدا شده و تفسیر آن چیست، برای ما روشن نیست.

د: اختیاری نبودن علم

نکته بسیار مهم‌دیگری که در مورد علم، وجودانی ماست، اختیاری نبودن آن است. پیدایش علم، فعل انسان نیست، بلکه عالم در اینجا فقط منفعل است. در مثالی که در درس گذشته ذکر کردیم، آنچاکه راه حل مسئله برای ما روشن نیست و بعد با توضیحات دیگری دفعتاً آن را می‌فهمیم، با همه وجود می‌یابیم که این روشن شدن، کار مانیست. این مانبودیم که راه حل مشکل را برای خود روشن کردیم. فهم مابه میل و اختیار مانبوده است؛ اگر به میل و اختیار مابود، می‌توانستیم زودتر از

وجودان کرده، می‌داند آزادی چیست و نیاز به تعریف ندارد؛ و اگر هم وجودان نکرده، به وسیله هیچ تعریفی نمی‌توان آزادی را به او فهماند. آن هم که حقیقت آزادی را وجودان کرده، در صورتی تعریف آن را می‌پذیرد که با آنچه خود یافته است، تطبیق کند. یعنی او هرگز از روی تعریف آزادی پی به حقیقت آن نمی‌برد، بلکه آنچه وجودان کرده است، معیاری برای پذیرش و عدم پذیرش تعاریف می‌باشد. پس در واقع تعریف را به آنچه می‌داند، ارائه می‌دهد، بعد یا آن را می‌پذیرد و یار د می‌کند. بنابراین، تعریف برای او علم آور نیست. لفظ تعریف که به معنای شناساندن می‌باشد، در امور وجودانی این فایده را ندارد که مجهولی را برای شخص، معلوم سازد و او با شنیدن تعریف، امر وجودانی را بشناسد.

پس به طور کلی عجز از تعریف چیزی، منافاتی با روشن بودن آن از جهت وجودان ندارد. می‌توان فرض کرد که چیزی وجودان برای انسان روشن و آشکار باشد، اما در عین حال از دادن تعریفی برای آن ناتوان باشد.

با توجه به مطالب فوق، قابل تعریف نبودن علم برای ما روشن می‌گردد. ما وجودانی می‌فهمیم که علم و دانایی چیست، اما در مقام ارائه تعریف هیچ تعبیری که روشن تر از خود آن باشد، پیدا نمی‌کنیم که در مقام توضیح از آن تعبیر استفاده کنیم.

بنابراین واقعیت علم بدون آنکه بتوانیم تعریفی و توضیحی از آن ارائه کنیم، برای ما شناخته شده است؛ ولی این شناخت البته طوری نیست که مکانیزم آن هم برای ما روشن باشد. حقیقت این است که ما از

ناگفته نماند که این فعل خداوند - یعنی اعطای علم و دانایی - مانند همه افعال دیگر او، نوعاً از طریق یک سری اسباب عادی انجام می‌شود که این اسباب هم به خواست و اختیار خود خدا، اسباب شده‌اند. مثلاً روزی دادن کار خداست، یا شفا دادن مریض صنع خداست، اماً او خود، یک سری اسباب عادی را قرار داده تا بندگانش با مراجعته به آنها از او طلب روزی یا شفای بکنند. اگر اسباب، تأثیری در تحقیق مطلوب بندگان دارند، خود خدا آنها را مؤثر قرار داده است. تأثیر دارو در شفای بیمار از خود دارو بالاستقلال نیست، بلکه خدای مسبب اسباب، خاصیت دارو را به آن بخشیده است و آن هم به خواست و اذن خداتأثیر می‌کند. حال اگر خدابخواهد، می‌تواند بدون وجود سببی یا از طریق اسباب غیر عادی (مانند دعا) همان نتیجه (روزی یا شفا یا ...) را ایجاد کند. در هر صورت - چه بدون سبب و چه با سبب عادی یا غیر عادی - روزی یا شفا یا ... فعل خداست و فعل انسان، حدّاً کثر این است که به دنبال ایجاد بعضی اسباب می‌رود، ولی چون تأثیر آن اسباب هم به خواست خداست، بنابراین به هر حال، فعل فعل اوست و انسان در شفا یافتن یا روزی خوردن صرفاً حالت انفعال دارد و هیچ‌کدام به خواست و اختیار او حاصل نمی‌شود. چه بسا انسان شفا می‌خواهد، دارو هم استفاده می‌کند اما نتیجه نمی‌گیرد. یا به دنبال روزی می‌رود و به کسب و کار اشتغال پیدا می‌کند اما فایده‌ای نصیبیش نمی‌گردد، ولی شخص دیگری در همان شرایط که از دارو استفاده نکرده یا دنبال روزی نرفته است، به خواست خداممکن است شفا یابد یا به روزی برسد.

پس ایجاد مقدمات و اسباب عادی به اختیار انسان است، ولی

آن وقتی که فهمیدیم، بفهمیم. آنگاه که چیزی را می‌فهمیم، در لحظه قبل از آن نمی‌دانیم که لحظه بعد قرار است آن را بفهمیم و خودمان هم متوجه نمی‌شویم که چه طور شد در این لحظه خاص آن را فهمیدیم و قبل از آن نفهمیدیم. گاهی خیلی مایل هستیم مطلبی را بدانیم و از آن سر درآوریم ولی هرچه کوشش می‌کنیم، چیزی از آن نمی‌فهمیم. دانشجویانی که به درس استاد گوش فرامی‌دهند، همه قصد فهمیدن مراد استاد را دارند، همه برای فهمیدن گوش می‌کنند، ولی اینکه چه کسانی منظور استاد را بفهمند و کدام یک نفهمند و آنها که می‌فهمند، چه موقع این فهم برایشان حاصل شود، هیچ‌کدام از اینها به اختیار خودشان نیست. به اختیار استاد هم نیست. استاد چه بسا دوست داشته باشد که همه دانشجویانش با اولین توضیح او، منظورش را دریابند؛ ولی با میل او این کار انجام نمی‌شود.

فهم و ادراک نه به اختیار استاد است و نه دانشجو؛ نه گوینده می‌تواند هر وقت که بخواهد و به هر کس که بخواهد، منظور خود را تفهم کند و نه شنونده قادر است که هر وقت دوست دارد، هر چیزی را که می‌خواهد، بفهمد.

اینجاست که می‌گوییم عالم شدن، صنع انسان نیست و این خداوند است که به هر کس که بخواهد، هر مطلبی را که بخواهد، می‌فهماند. همه مامی‌یابیم که در پیدایش فهم، اختیاری نداریم و کاملاً حالت «انفعال» داریم نه «فاعلیت». اگر تحقیق چیزی به اختیار انسان باشد، آن چیز فعل انسان و صنع او خواهد بود، ولی در اینجا چنین نیست و انسان صرفاً تأثیرپذیر است نه تأثیرگذار.

«ذلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَ اللَّهُ وَاسِعٌ عَلَيْمٌ».^۱

در این بینش، همه آنچه خداوند به عنوان اسباب تحقیق علم قرار داده است، باید یکسان نگریسته شود. شرکت در مجلس درس و مباحثه و تأمل در آن به همان اندازه در حصول علم حقیقی می‌تواند مؤثر باشد که مثلاً به یاد خدا بودن و با توشیل به اهل بیت علیهم السلام در درس شرکت کردن و ... بلکه چه بسا تأثیر این‌گونه امور در عالم شدن بیشتر باشد؛ همان طور که مشغول بودن به ذکر خدا بعد از طلوغ فجر در کسب روزی تأثیرش بیشتر از کار و تلاش عادی است.^۲

ناگفته نماند که اختیاری نبودن علم و صنعت خدا بودن آن، هیچ ارتباطی با قول به جبر در افعال اختیاری انسان ندارد. قول به جبر این است که کسی در حوزه افعال انسان منکر اختیار او بشود، اما اموری که اصلاً جزء افعال انسان نیستند، مشمول بحث جبر و اختیار نمی‌شوند. البته ما می‌توانیم کلیه امور غیر اختیاری بشر را جبری بدانیم و هیچ اشکالی هم در این نامگذاری وجود ندارد، اما «قول به جبر» در اصطلاح علم کلام به عقیده‌ای گفته می‌شود که در افعال اختیاری بشر نیز منکر اختیار او شده و مدعی هستند که انسان در آن قلمرو صرفاً توهم اختیار داشتن می‌کند و گرنه حقیقتاً اختیار ندارد. در مقابل، قائلین به اختیار در افعال انسان، نمی‌خواهند بگویند که هیچ امر غیر اختیاری در انسان وجود ندارد؛ بلکه صرفاً در محدوده اعمال بشر

۱ - مائدہ / ۵۴.

۲ - تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲۴۰، ح ۱۱۹، ذیل آیه شریفه «وَ اسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ» (نساء / ۳۳).

ذی المقدمه و نتیجه به هر حال باید به اختیار خداوند نصیب او شود. اختیار انسان در حصول نتیجه و رسیدن به مقصد هیچ نقشی ندارد. در باب علم هم مسأله از همین قرار است. تفکرات انسان و طلب علم می‌تواند زمینه‌ساز حصول معرفت و دانایی باشد و در حد اسباب عادی در تحقق فهم مؤثر باشد، اما همین تأثیر هم به اختیار انسان نیست و کار خداست. چه بسا دقّت نظرها و تأمّلات فکری منتهی به فهم مطلب برای انسان نشود و یا اینکه بر عکس، بدون هیچ فکر و اندیشه‌ای مسأله برای انسان روشن گردد. اینکه کدام اندیشیدن به فهم مطلوب منتهی شده و کدام یک بی‌نتیجه می‌ماند، در اختیار انسان نیست و فقط به خواست خدابستگی دارد و هم او قادر است که بدون هیچ‌گونه اندیشیدن، همان نتیجه را عاید شخص فرماید.

گاهی انسان برای حل مسأله‌ای فکر بسیار می‌کند و از همه راه‌های ممکن تلاش می‌نماید، ساعت‌ها وقت صرف می‌کند و خود را خسته می‌سازد، اما چیزی برایش روشن نمی‌شود. ولی گاهی که اصلاً در فکر حل مسأله نیست و چه بسا صورت آن هم در ذهنش نیست، حرّقه‌ای زده می‌شود که او را به یاد مسأله حل نشده‌اش می‌اندازد و گرّه ناگشوده او به راحتی باز می‌شود.

اینها نشانه‌های روشنی است از اینکه فهم و دانش در اختیار بشر گذاشته نشده است.

اصولاً انسانی که فاقد علم است و محتاج به آن می‌باشد، چگونه می‌تواند به اختیار خود عالم گردد؟

ذات نایافته از هستی، بخش کی تواند که شود هستی بخش

می‌کند، صرفاً برای تأیید و اطمینان خاطر نسبت به عدم خطا در آن می‌باشد؛ و گرنه اثبات یک امر وجودی احتیاج به آنیه یا روایت ندارد. این مسئله را در ادامه بیشتر مورد بحث قرار خواهیم داد.

هـ حدوث و تجدّد علم

پنجمین ویژگی علم، حدوث و تجدّد آن است. حدوث به معنای مسیوّقیت به عدم است. ما وقتی عالم می‌شویم، می‌باییم که در لحظهٔ قبل جاھل بودیم و همین، معنای حادث بودن علم است. اما معنای دقیق‌تری نیز می‌توان برای حدوث علم بیان کرد. فرض کنید هم اکنون مطالبی را می‌فهمیم و نسبت به آن، علم پیدامی کنیم. آیا وجود این علم و فهم در لحظه‌های بعد نیز تضمین شده است؟ روش است که چنین نیست. یعنی علمی که ما در این لحظه داریم، متعلق به همین «آن» است و شاید در «آن» بعد موجود نباشد. علم، انکشاف و انفعالی است که در این لحظه در من رخ می‌دهد. این انفعال - که فاعلش خداست - در این لحظه واقع می‌شود و مقید به همین لحظه است. اگر خداوند در لحظهٔ دوم، این صنع خود را اعمال کند و آن انفعال در من روی دهد، می‌توانم بگویم علم در من باقی مانده است. البته این تعبیر همراه با مسامحه است و دقیق‌تر آن است که بگوییم در لحظات اول و دوم به من اعطای علم شد. به همین ترتیب اگر در لحظه سوم، این صنع الهی اعمال نشود، مسامحتاً می‌گوییم که علم خود را از دست دادم ولی دقیق‌تر آن است که بگوییم در این لحظه به من علم داده نشد. بنابراین وجودناً مابین علم این لحظه و علم لحظه پیشین و علم لحظه بعد تفاوت می‌بینیم؛ هر چند که معلوم، یک چیز است. از این رو می‌توان گفت علم در هر لحظه حادث

- یعنی چیزهایی که حقیقتاً فعل اوست - معتقد به اختیار بوده و جبر را نفی می‌کنند. پس منظور از اینکه علم، اختیاری نیست، یعنی اینکه از حوزهٔ افعال بشر خارج است؛ و این هر چند به معنای جبری بودن علم و معرفت می‌تواند باشد اما این جبر غیر از «قول به جبر» در اصطلاح متکلمین می‌باشد.

اختیاری نبودن علم در احادیث منقول از اهل بیت عصمت علیہ السلام هم به تعابیر مختلف موردن تأکید قرار گرفته است. در اینجا به ذکر دونمونه از تصریحات ائمّه علیہما السلام اکتفا می‌کنیم.

نمونه اول روایتی است که زراره از امام باقر علیه السلام نقل می‌کند:
 لَيْسَ عَلَى النَّاسِ أَنْ يَعْلَمُوا حَتَّىٰ يَكُونَ اللَّهُ هُوَ الْمُعْلَمُ لَهُمْ،
 فَإِذَا عَلِمُهُمْ فَعَلَيْهِمْ أَنْ يَعْلَمُوا.^۱

مردم قبل از آنکه خدا به ایشان چیزی یاد بدهد، وظیفه‌ای برای یاد گرفتن ندارند، پس آنگاه که خداوند ایشان را دانا کند، نسبت به دانایی تکلیف پیدا می‌کنند.

دوم روایتی است که مرحوم شیخ صدوq در کتاب «التوحید» از حضرت صادق علیه السلام نقل کرده است:

مَا حَاجَبَ اللَّهُ عِلْمَهُ عَنِ الْعِبَادِ فَهُوَ مَوْضُوعٌ عَنْهُمْ.^۲

بندگان نسبت به آنچه خداوند علمش را از آنها دریغ داشته است، وظیفه‌ای ندارند.

البته استناد به ادله نقلی در مواردی که هر عاقلی آن را وجودان

۱ - محسن برقی، ج ۱، ص ۳۱۷، کتاب مصایب الظلّم.

۲ - التوحید، ص ۴۱۳، ح ۹.

می شود. علم این لحظه در لحظه پیشین، موجود نبوده است و لذا علم کنونی، مسبوق به عدم است. این معنای از حدوث علم در سراسر فرآیند عالم شدن، وجود دارد و ما این «استمرار حدوث علم» را «تجدد علم» می نامیم.

درس سوم: معرفت و ویژگی‌های آن

معرفت چیست؟

«معرفت» در لغت به معنای علم آمده است با این توضیح که بعضی از لغویین علم و معرفت را مراد فیکدیگر دانسته‌اند در حالی که برخی دیگر معرفت را نوع خاصی از علم تلقی کرده‌اند. ابن‌منظور در «لسان العرب» معرفت را به علم تفسیر کرده است:

العرفان: العلم ... عَرْفَةٌ يَعْرِفُهُ عِرْفَةٌ وَ عِرْفَانًا وَ عِرْفَانًا وَ

مَعْرِفَةً.^۱

جوهری هم در «صحاح» همین معنا را برای عَرَفَ یعرف بیان کرده و برای مصدر آن هم چهار وزن فوق را ذکر کرده است.^۲ در بعضی دیگر از کتب لغت، معرفت را به دانشی که از طریق حسن

۱ - لسان العرب، ج ۹، ص ۲۳۶.

۲ - الصحاح، ج ۴، ص ۱۴۰۰.